

حقوق ما

ما از عدالت سهمی داریم

سال یازدهم، شماره ۲۶/۲۵۵ بهمن ۱۵/۱۴۰۴ فوریه ۲۰۲۶

مسئولیت نیروی سرکوب



در این شماره می‌خوانید:

مسئولیت نیروهای سرکوب

میان فرمان و وجدان: مسئولیت انسانی در خشونت نظام‌های سرکوبگر

مسئولیت آمر و عامل در سرکوب

حقوق بین‌الملل و مسئولیت نیروهای انتظامی در مواجهه با اعتراضات

روان‌شناختی کنش و واکنش‌های اطاعت از اقتدار و خشونت

ما از عدالت سهمی داریم

دو هفته نامه الکترونیکی تخصصی حقوق بشر

صاحب امتیاز و مدیر مسئول: سازمان حقوق بشر ایران / محمود امیری مقدم

سردبیر این شماره: مریم غفوری

تحریریه: نقی محمودی، پویان مکاری، مینا موحد، سیروان منصوری، دکتر اکبر محمودی

صفحه‌بندی: ماهر خوش‌قدم

تماس با مجله: mail@iranhr.net

حقوق ما در ویرایش مطالب آزاد است!

یادداشت‌هایی که از روزنامه‌نگاران و اشخاص دریافت می‌شود نظر شخصی آنان است

و دیدگاه مجله حقوق ما نیست.



نقی محمودی

و سازمان‌های حقوق بشری بین‌المللی نیز بر وقوع جنایتی گسترده تاکید دارد. همچنین گزارش‌هایی از به قتل رساندن افراد زخمی در بازداشتگاه‌ها و حتی در بیمارستان‌ها و مراکز درمانی با شلیک تیر خلاص و خفه کردن حکایت دارد. وجود وسائل احیاء مجروحان بر بدن آن‌ها پیش از جان‌باختن بر اثر اصابت گلوله به سر نیز این احتمال را قوت می‌بخشد که این افراد در بیمارستان‌ها یا مراکز درمانی کشته شده‌اند و یا از آن محل‌ها ربوده شده و در جای دیگری کشته شده‌اند.

حتی طبق برخی ویدئوهای منتشر شده، حمله مأموران سرکوب جمهوری اسلامی به بیمارستان‌ها و مراکز درمانی به ثبت رسیده است. بازداشت و تهدید کادر درمانی اعم از پزشکان، پرستاران و سایر کارکنان بیمارستان‌ها نیز از جمله موارد دیگر است.

همچنین جنایت بر بدن جان‌باختگان موضوعی است که باید مستقلاً به آن پرداخته شود اما اینجا اشاره‌ای کوتاه بدان می‌کنم. بر اساس گزارش هیئت حقیقت یاب سازمان ملل متحد، مضافاً بر وجود آثار شکنجه بر بدن جان‌باختگان، آثاری بر بدن آن‌ها حکایت از وقوع خشونت و تجاوز جنسی به بازداشت‌شدگان دارد. موضوع تجاوز و خشونت جنسی به بازداشت‌شدگان، موضوعی است که در قیام‌های قبلی نیز تکرار شده بود و همچنین تجاوز و تعدی جنسی به زنان،

پس از این که اینترنت به طور نسبی در ایران برقرار شد و تصاویر و ویدئوهای مربوط به وقایع اعتراضات دی ماه انتشار یافت، گستردگی و عمق جنایت صورت گرفته توسط مأموران جمهوری اسلامی آشکارتر شد: جنایتی سازمان‌یافته و هدفمند به قصد کشتار معترضان و سرکوب گسترده.

تا به حال آمار دقیقی از شمار جان‌باختگان، زخمی‌ها و بازداشت‌شدگان منتشر نشده است ولی آمار تقریبی اعلامی خبرگزاری‌های معتبر، مبتنی بر ۳۶ هزار جان‌باخته، ۴۱ هزار زخمی و قریب به ۵۰ هزار بازداشتی است. آمار ۳۶ هزار کشته منحصر به دو روز هجدهم و نوزدهم دی ماه است. اگر غیر از این دو روز هم جان‌باختگانی باشند رقم بزرگی را تشکیل نمی‌دهد. طبق گزارش شورای هماهنگی شورای صنفی فرهنگیان، حداقل ۲۳۰ کودک دانش‌آموز در اعتراضات دی ماه جان‌باخته‌اند. جمهوری اسلامی در قیام‌های سال‌های گذشته هم مرتکب جنایت شده بود ولی این جنایت اخیر در نوع خودش بی‌بدیل است. گزارش‌های هیئت مستقل حقیقت‌یاب سازمان ملل متحد

مسئولیت نیروهای سرکوب



کودکان و حتی مردان، شلیک به اندام‌های ۱۴۰۴ است. نهادهای حقوق بشری تخمین جنسی، برهنه‌سازی اجباری و تهدید به تجاوز می‌زنند که از زمان آغاز این اعتراضات، هزاران جنسی در صورت عدم اعتراف به ارتکاب جرائم نفر کشته و زخمی شده باشند.

مد نظر بازجو در طول روند بازجویی، در گزارش خبرگزاری فعالان حقوق بشر (هرانا) تا روز ۲۴ سازمان‌های حقوق بشری به عنوان ابزار بهمن ۱۴۰۴، جان باختن ۷۰۰۵ نفر را تأیید خاموش‌سازی سیاسی ثبت شده است. چنین کرده است. از این تعداد ۶۵۰۶ معترض، ۲۱۴ رفتار خشونت‌باری نه صرفاً به صورت موردی غیرمعترضان غیرنظامی شناسایی شده‌اند.

مستمر و سیستماتیک از سوی مأموران جمهوری اسلامی، در قیام‌های قبلی ارتکاب گزارش کشته‌شده دیگر است. همچنان که در متن مطلب حاضر بدان اشاره

مدیر سازمان بهشت زهرا «زدن تیر خلاص» به خواهیم کرد نه تنها در قوانین و پیمان‌نامه‌های مجروحان اعتراضات دی‌ماه را تأیید کرده است. بین‌المللی، بلکه حتی در قوانین کیفری و جواد تاجیک، مدیر عامل سازمان بهشت زهرا متفرقه جمهوری اسلامی، ارتکاب هر یک از در یک نشست خبری «زدن تیر خلاص» به این جنایات از سوی مأموران، جرم‌انگاری شده و مستوجب مجازات است.

را به «تروریست‌ها» نسبت داد. او گفت: «حتماً تروریست‌ها و کسانی که مسلح بودند تیر خلاص به مردم زدند و به بیش از ۷۰ درصد از پیکرها؛ تروریست‌ها شلیک کرده‌اند.»

این اولین باری است که یک مقام مسئول جمهوری اسلامی این موضوع را با نسبت دادن آن به «تروریست‌ها» اعلام می‌کند.

تصاویر و گزارش‌های رسیده از ایران و اظهارات شاهدانی که با بی‌بی‌سی صحبت کرده‌اند حاکی از خشونت بی‌سابقه در سرکوب اعتراضات دی

سرکوب گسترده معترضان در منشورهای بین‌المللی:

منشور نورنبرگ یا منشور لندن، توافق‌نامه‌ای است که در اوت ۱۹۴۵ توسط متفقین (آمریکا، بریتانیا، فرانسه، شوروی) امضا شد و پایه حقوقی تأسیس دادگاه نظامی بین‌المللی برای محاکمه سران نازی پس از جنگ جهانی دوم را تشکیل داد. این منشور جنایات جنگی، جنایات علیه صلح و جنایات علیه بشریت را تعریف کرد

و مسئولیت فردی را جایگزین مصونیت دولتی کرد. بر اساس این منشور، «دادگاه نظامی بین‌المللی» (IMT) به منظور پیگرد قانونی رهبران آلمان نازی که به جنایات جمعی و آغاز جنگ جهانی دوم متهم بودند، تأسیس شد. محاکمه آنها در ارتکاب جنایت علیه بشریت اهمیت منشور نورنبرگ از این جهت است که

زمینه‌ساز حقوق بین‌الملل کیفری مدرن شد و زمینه را برای تعریف نسل‌کشی فراهم کرد. جنایتی که مأموران مختلف جمهوری اسلامی اعم از (نظامی، انتظامی، امنیتی، حراستی، بسیج و سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) مرتکب شدند، به حدی غیرانسانی، غیراخلاقی و حتی

ویژگی‌های اصلی منشور نورنبرگ:

هدف از تشکیل دادگاه، پی‌گرد قانونی مقامات بلندپایه نازی و جنایتکاران اصلی جنگ در شهر نورنبرگ آلمان بود. غیرشرعی (حتی طبق موازین شرعی و قانونی جمهوری اسلامی) است که در هیچ قاموسی نمی‌توان برای آن جایی یافت.

مواد شمول منشور عبارت است از جنایات علیه صلح، برنامه‌ریزی، آماده‌سازی، شروع یا جنگ تجاوزکارانه و جنایات جنگی که نقض قوانین و عرف‌های جنگی (مانند قتل، بذرقتاری با اسرا یا غیرنظامیان) را شامل می‌شود.

جنایات علیه بشریت: موارد شمول آن قتل، امحاء (نابود کردن)، به بردگی گرفتن، تبعید، یا رفتار غیرانسانی با غیرنظامیان، و سرکوب و آزار و اذیت بر پایه گرایش‌های سیاسی، نژادی یا مذهبی بود.

مسئولیت کیفری فردی: بر اساس این منشور، ادعای «اطاعت از دستورات مافوق» باعث رفع مسئولیت کیفری نمی‌شود. این منشور به حال در هیچ جنگی اتفاق نیفتاده است. وقتی که دشمن مردم، حاکمیت است شکایت

به کجا می‌توان برد؟ در عمر سیاه و سرتاسر به منظور استقرار نظم و امنیت و جلوگیری از جنایت جمهوری اسلامی، در وقوع ارتکاب فرار متهم یا مجرم و یا در مقام ضابط قوه قضائیه جنایات مختلف، هیچ شکایتی از مأموران به تفتیش، تحقیق و کشف جرائم و اجرای احکام جمهوری اسلامی منتج به نتیجه‌ای به نفع قضائی و یا سایر مأموریت‌های محوله، مجاز به شاکیان و قربانیان نشده است. حتی گاه چنان احکام مضحکی صادر شده که در برابر آن قلم از حرکت می‌ایستد. مثلاً در جریان حمله مأموران جمهوری اسلامی در ۱۸ تیر ۱۳۷۸ به کوی دانشگاه تهران، دادگاه در مورد شکایات متعدد دانشجویان، سرباز وظیفه‌ای به نام اروجعلی ببرزاده را به سبب سرقت ریش تراش به حبس و جزای نقدی محکوم کرد و بقیه ی آمران و مأموران از کلیه اتهامات انتسابی تبرئه شدند. ۱- سلامت جسمانی و روانی متناسب با مأموریت محوله. ۲- داشتن آموزش‌های لازم در راستای مأموریت‌های محوله. ۳- تسلط کامل در بکارگیری سلاحی که در اختیار آن‌ها گذارده می‌شود. ۴- آشنایی کامل به قانون و مقررات مربوط به بکارگیری سلاح.

ماده ۲ - مأمورین مسلح موضوع این قانون باید شرایط زیر را داشته باشند:

۱- سلامت جسمانی و روانی متناسب با مأموریت محوله. ۲- داشتن آموزش‌های لازم در راستای مأموریت‌های محوله. ۳- تسلط کامل در بکارگیری سلاحی که در اختیار آن‌ها گذارده می‌شود. ۴- آشنایی کامل به قانون و مقررات مربوط به بکارگیری سلاح.

عدم مشروعیت جنایات مأموران جمهوری اسلامی در قوانین مدون جمهوری اسلامی:

قانون بکارگیری سلاح توسط مأمورین نیروهای مسلح در موارد ضروری این قانون در سال ۱۳۷۳ تصویب و به موقع اجرا گذارده شده است:

ماده ۱ - مأمورین مسلح موضوع این قانون که قانون بکارگیری سلاح توسط مأمورین نیروهای مسلح در موارد ضروری این قانون در سال ۱۳۷۳ تصویب و به موقع اجرا گذارده شده است:

۱ - برای دفاع از خود در برابر کسی که با سلاح سرد یا گرم به آنان حمله نماید. ۲ - برای دفاع از خود در برابر یک یا چند نفر که بدون سلاح حمله کرده‌اند.

مقررات این قانون نه در قیام‌های مردمی قبلی و اقدامی غیرقانونی (مانند ضرب و جرح یا تجاوز) نه قیام دی ماه رعایت نشده است. فرد حق دفاع متناسب برای دفع خطر را اکثر قریب به اتفاق معترضان فاقد سلاح بوده دارد.

اند که در این خصوص، مأموران جمهوری اسلامی حق شلیک مستقیم به معترضان را نداشته‌اند.

شرایط کلیدی دفاع مشروع در برابر مأموران:

مأموران طبق قانون فوق الذکر، بایستی قبل از شلیک، اخطار دهند و در صورت لزوم شلیک تیر هوایی شلیک کنند و یا نهایتاً برای جلوگیری از گستردگی اعتراضات، به نقاط غیر حساس بدن معترضان شلیک کنند. در حالی که چنین امری رخ نداده و مأموران با شلیک به نقاط حساس بدن معترضان، مثل شلیک با تفنگ ساچمه‌ای و همچنین جنگی، به سر و چشم و اعضای جنسی معترضان شلیک کرده‌اند؛ این امر حکایت از آن داشته که هدف مأموران نه متوقف کردن معترضان بلکه کشتن آن‌ها بوده است.

خطر قریب الوقوع: خطر یا تجاوز باید فعلی و قریب الوقوع باشد.

خوف عقلایی: بر اساس قرائن، ترس از آسیب جدی (قتل، جرح، تعرض) وجود داشته باشد. با این وصف، معترضان در مقابل مأمورانی که از حدود قانونی تجاوز کنند، می‌توانند با مقاومت در برابر مأموران، با سلاح سرد از خود دفاع کنند.

حق دفاع مشروع قربانیان در مقابل تجاوز مأموران از حدود قانونی:

دفاع مشروع در برابر مأموران دولتی که از حدود قانون خارج شده و جان، مال یا ناموس فرد را به خطر می‌اندازند، بر اساس مواد ۱۵۶ و ۱۵۷ قانون مجازات اسلامی ایران جایز است. موازین قانونی به‌کارگیری سلاح را نقض کرده و مرتکب جنایت علیه بشریت شده‌اند.

میان فرمان و وجدان: مسئولیت انسانی در خشونت نظام‌های سرکوبگر



مینا موحد

خشونت است.

در حالی که سرکوب اعتراضات مردمی در ایران وارد مرحله‌ای بی‌سابقه از خشونت، کشتار و بازداشت‌های گسترده شده، این پرسش‌های اساسی پیش از هر زمان دیگری مطرح است: مسئولیت این حجم از خشونت بر عهده چه کسانی است؟ آیا نیروهای مجری سرکوب صرفاً «آلت دست» یک نظام سیاسی‌اند یا خود به‌عنوان کنشگرانی آگاه باید پاسخگو باشند؟

این پرسش‌ها فقط حقوقی یا سیاسی نیست، بلکه عمیقاً اجتماعی و اخلاقی است. در گفت‌وگو با دکتر مهرداد دریش پور، جامعه‌شناس و استاد دانشگاه ملاردان سوئد، به این موضوع می‌پردازیم که نیروهای سرکوب در کجای معادله قدرت، اخلاق و پاسخگویی قرار می‌گیرند.

از نگاه جامعه‌شناختی، مسئولیت نیروهایی

سرکوب چگونه تعریف می‌شود؟ این

مسئولیت فردی است یا ساختاری یا هر دو؟

مسئولیت در کنش سرکوب را باید در پیوندی متقابل میان ساختار و عاملیت فردی بررسی کرد. سرکوب را نمی‌توان فقط به خطای افراد فروکاست و نه می‌توان همه‌چیز را صرفاً به «ساختار» نسبت داد. در نظام‌های اقتدارگرا، سرکوب پیش از هر چیز پدیده‌ای ساختاری است: ساختاری که به خود اجازه می‌دهد اعتراض مردم را نه به‌عنوان حق شهروندی، بلکه به‌مثابه تهدید امنیتی تعریف کند و پاسخ را از پیش در خشونت و گلوله ببیند. این ساختار حاصل

«وظیفه» معرفی می‌کند. در چارچوب امنیتی‌سازی اعتراض، اعتراض مدنی «تهدید وجودی» تعریف می‌شود و در نتیجه ابزار پاسخ‌گویی نیز تنها ماهیتی نظامی و امنیتی می‌یابد. در چنین وضعیتی، شعار، پلاکارد و حضور خیابانی به هدف مشروع گلوله و سرکوب بدل می‌شود. هم‌زمان، سازماندهی خشونت از طریق سلسله‌مراتب اداری، تقسیم کار و دستورها، مسئولیت را پخش می‌کند؛ هر فرد نقش خود را کوچک می‌بیند و ظاهر «قانونی» سرکوب، عذاب وجدان احتمالی را تضعیف می‌کند؛ وضعیتی که به تعبیر هانا آرنه می‌تواند به «ابتدال شر» بینجامد. با این حال، حتی در چنین ساختارهایی، عاملیت انسانی کاملاً از میان نمی‌رود. ساختار اختیار را محدود می‌کند اما آن را حذف نمی‌کند. افراد همچنان با درجاتی از انتخاب، امکان امتناع اخلاقی و سطوح‌های مختلف مشارکت روبه‌رو هستند. از همین رو، مسئولیت فردی همچنان موضوع داوری اخلاقی و حقوقی باقی می‌ماند.

برای ارزیابی مسئولیت فردی می‌توان به چند معیار اصلی توجه کرد: نخست، نزدیکی به کانون خشونت؛ هرچه نقش فرد مستقیم‌تر باشد، مسئولیت



او سنگین‌تر است. دوم، میزان اختیار و امکان امتناع؛ اگر فرد می‌توانسته از اجرای دستور پرهیز کند یا وظیفه‌ای کم‌خطرتر بر عهده بگیرد اما آگاهانه چنین نکرده، مسئولیت افزایش می‌یابد. سوم، آگاهی و انگیزه؛ تکرار آگاهانه خشونت یا مشارکت در پنهان‌سازی جنایت، بار مسئولیت را بیشتر می‌کند. چهارم، سود شخصی؛ مانند ارتقا، پاداش یا رانتهایی که به مشارکت در سرکوب گره خورده‌اند. همه‌ی نهادهای سرکوب نیز یکسان نیستند. در

بسیاری از نظام‌های اقتدارگرا، ارتش - به‌ویژه سربازان وظیفه - ممکن است در بحران‌های داخلی به‌کار گرفته شود، اما مأموریت اصلی آن دفاع از مرزها است و میزان اختیار نیروهای محدودتر است. در مقابل، یگان‌های ویژه‌ی پلیس و نیروهای شبه‌نظامی، اساساً برای کنترل جمعیت و سرکوب اعتراض آموزش دیده‌اند و در «هسته‌ی سخت» سرکوب قرار دارند. در ایران سپاه، بسیج و نهادهای امنیتی-اطلاعاتی، به‌واسطه‌ی مأموریت ایدئولوژیک و پیوندشان با دستگاه قضایی و تبلیغاتی، جایگاهی

متفاوت از ارتش در سرکوب دارند و به همین دلیل با داوری اخلاقی منفی‌تری در جامعه مواجه‌اند. از همین مرزبندی اخلاقی خبر می‌داد. امروز نیز همچنین نهادهایی چون قوه‌ی قضاییه و رسانه‌های رسمی، هرچند مستقیماً خشونت اعمال نمی‌کنند، اما با مشروعیت‌بخشی، جعل روایت و مصون‌سازی عاملان، در تداوم سرکوب نقش دارند. بنابراین آن‌ها در سرکوب پررنگ‌تر است. همچنین می‌توان مسئولیت را در چند لایه دید: طراحان سیاست‌های سرکوب، فرماندهان و یکسان نیست. این تمایز در تجربه‌ی انقلاب ۱۳۵۷ نیز دیده شد؛ واکنش جامعه به ارتش با گارد جاویدان یکسان نبود

و شعارهایی مانند «برادر ارتشی چرا برادرکشی؟» از همین مرزبندی اخلاقی خبر می‌داد. امروز نیز در ایران، نگاه جامعه به نیروهای ویژه‌ی سرکوب، بسیج یا سپاه به‌مراتب منفی‌تر از سربازان ارتش است؛ زیرا مأموریت ایدئولوژیک و الگوی مشارکت آن‌ها در سرکوب پررنگ‌تر است. همچنین می‌توان مسئولیت را در چند لایه دید: طراحان سیاست‌های سرکوب، فرماندهان و یکسان نیست. این تمایز در تجربه‌ی انقلاب ۱۳۵۷ نیز دیده شد؛ واکنش جامعه به ارتش با گارد جاویدان یکسان نبود

امری که نشان می دهد میزان مسئولیت فردی باید بر اساس درجه اختیار، آگاهی، تکرار و منفعت سنجیده شود.

پژوهش‌ها درباره‌ی اطاعت از اقتدار نشان می‌دهد اجبار ساختاری گاه می‌تواند قضاوت اخلاقی را کم‌رنگ کند؛ اما نمونه‌های فراوان نافرمانی اخلاقی ثابت می‌کند عاملیت انسانی هرگز به صفر نمی‌رسد. از این‌رو، تأکید بر جبر ساختار نباید به نفی مسئولیت فردی بینجامد و تمرکز صرف بر فرد نیز نباید خصلت ساختاری خشونت را پنهان کند.

در تحلیل نقش مسئولیت فردی در افق عدالت انتقالی، می‌توان از «عدالت لایه‌ای» سخن گفت: مسئولیت کیفی برای آمران و مجریان مستقیم، مسئولیت سازمانی برای فرماندهان و مدیران و راه‌کارهای عدالت ترمیمی برای افراد کم‌اختیار، مشروط به اعتراف، عذرخواهی و جبران. در این مسیر، توجه به تفاوت‌های نهادی نیز ضروری است، زیرا ماهیت نهاد و نوع مشارکت، نقش تعیین‌کننده‌ای در درجه‌ی مسئولیت دارد.

جمله «مامور بودیم و معذور» از نظر جامعه‌شناختی تا چه اندازه قابل توجیه است؟

عبارت رایج «مامور بودیم و معذور» در نگاه نخست تلاشی برای توضیح موقعیت کسانی است که در چارچوب یک دستگاه قدرت عمل کرده‌اند. اما این گزاره تنها تا جایی قابل فهم است که نقش ساختار و اجبار سازمانی را توضیح دهد. به محض آن‌که برای سلب مسئولیت فردی به کار رود، به توجیهی مسئله‌برانگیز و غیرقابل دفاع برای سرکوب بدل می‌شود. بی‌تردید، جایگاه افراد در حکومت در داوری اجتماعی

درباره‌ی آنان اثرگذار است. تفاوت معناداری وجود دارد میان کارمند اداری، مقام سیاسی و نیروهای نظامی، انتظامی یا امنیتی که مستقیماً به سرکوب شهروندان می‌پردازند. همچنین عضویت در نهادهایی با مأموریت‌های متفاوت مانند ارتش در برابر نیروهای شبه‌نظامی ایدئولوژیک یا یگان‌های ویژه‌ی سرکوب به‌طور یکسان ارزیابی نمی‌شود و این تمایز در حافظه‌ی تاریخی و قضاوت اخلاقی جامعه بازتاب دارد.

با این حال، حتی با در نظر گرفتن همه‌ی این تفاوت‌ها، مسئولیت فردی در لحظه‌ی روبرویی مستقیم با مردم برجسته می‌شود؛ جایی که فرد هرچند در شرایطی محدود، همچنان امکان انتخاب دارد. تجربه‌های تاریخی نشان داده که مأموران، حتی در یک نهاد واحد، رفتارهای متفاوتی داشته‌اند: برخی شلیک نکرده‌اند یا کنار کشیده‌اند، برخی به کار خود ادامه داده‌اند و برخی دیگر برای پاداش یا ارتقا به خشونت بیشتر روی آورده‌اند.

هانا آرنت در تحلیل دولت‌های توتالیتر تأکید می‌کند حتی در سرکوبگرترین نظام‌ها، پرسش از مسئولیت فردی حذف نمی‌شود. شَر همیشه حاصل قساوت آگاهانه نیست؛ گاه از اطاعت کور، عادت بوروکراتیک و تعلیق اندیشیدن زاده می‌شود. اما همین «تعلیق اندیشیدن» خود سرچشمه‌ی مسئولیت است نه دلیلی برای نادیده‌گرفتن آن.

از این منظر، رفتار نیروهای سرکوب را نمی‌توان یک‌دست دید. در کنار همدلی، وجدان اخلاقی و امتناع از آسیب‌رساندن، می‌توان با بی‌رحمی، قساوت یا بی‌تفاوتی هم روبه‌رو بود که خود را پشت این ادعا پنهان می‌کند: «من فقط وظیفه‌ام را انجام دادم». این تنوع واکنش‌ها نشان می‌دهد عاملیت

انسانی همچنان وجود دارد. چشم‌پوشی از مسئولیت فردی نه تنها چرخه‌ی خشونت را بازتولید می‌کند، بلکه امکان عدالت، پاسخ‌گویی و آشتی اجتماعی را نیز تضعیف می‌سازد.

پاسخ به این پرسش که چگونه انسان‌های معمولی - که در زندگی روزمره لزوماً خشن نیستند - در شرایط خاص به عاملان جنایت جنگی یا جنایت علیه بشریت تبدیل می‌شوند را نباید در «ذات شرور» افراد جست‌وجو کرد، بلکه باید آن را در ترکیب ساختارها، ایدئولوژی حاکم، فرآیند اجتماعی‌شدن خشونت در نهادهای سرکوب و عادی‌سازی خشونت فهمید.

حضور طولانی‌مدت فرد در نهادهای سرکوبگر نقش تعیین‌کننده دارد. این نهادها از طریق آموزش، زبان امنیتی و روایت‌های رسمی، اعتراض مدنی را دشمنی، تهدید یا خیانت تعریف می‌کنند. در نتیجه، مرز میان «مردم» و «دشمن» کم‌کم از میان می‌رود و اعمال خشونت عادی می‌شود. نیروهای ویژه‌ی سرکوب نیز اغلب نه فقط به‌عنوان شغل، بلکه از راه تربیت ایدئولوژیک، به اطاعت مطلق و وفاداری سیاسی عادت داده می‌شوند؛ وضعیتی که در آن کشتن مردم، به‌جای جنایت اخلاقی، «انجام وظیفه» تلقی می‌شود.

با این حال، سرکوب مردمی که بی‌سلاح و با مطالبات مدنی به خیابان آمده‌اند، حتی در این چارچوب هم ساده نیست. به همین دلیل، حکومت‌های اقتدارگرا معمولاً اعتراضات را به دشمن خارجی یا توطئه نسبت می‌دهند تا خشونت را به اقدامی دفاعی و

موجه بدل کنند و وجدان عاملان سرکوب را آرام سازند.

تجربه‌ی جمهوری اسلامی ایران نشان می‌دهد حتی بدون چنین توجیه‌هایی نیز خشونت اعمال می‌شود. کشتارهایی همچون آبان ۱۳۹۸ نشان داد مصونیت از مجازات و تجربه‌ی قبلی سرکوب بی‌پاسخ، می‌تواند خشونت را به امری عادی و «کارآمد» تبدیل کند. وقتی عامل سرکوب مطمئن است پیامدی در کار نیست، شدت خشونت افزایش می‌یابد.

با این همه، مسلح یا غیرمسلح بودن اعتراضات اهمیت دارد. مسلح‌شدن معترضان می‌تواند به حکومت امکان دهد سرکوب را ضروری جلوه دهد. در حالی که سرکوب یک جنبش گسترده‌ی مسالمت‌آمیز، از نظر اخلاقی و روانی پرهزینه‌تر است و نیازمند تبلیغات، دروغ و انسان‌زدایی شدیدتر که البته این نظام در این زمینه خبره است.

نقش ایدئولوژی رسمی حکومت در مشروعیت بخشیدن به کشتار و سرکوب چیست؟ ایدئولوژی رسمی حکومت اسلامی نقشی اساسی در توجیه خشونت دولتی و عادی‌سازی کشتار دارد. در حکومتی که تا بن دندان مسلح است و بر پایه‌ی اندیشه‌های بنیادگرا و واپس‌گرا بنا شده، خشونت یک امر استثنایی نیست، بلکه بخشی از منطق طبیعی اعمال قدرت به شمار می‌آید. تجربه‌ی تاریخی این حکومت نشان داده جان انسان‌ها در نظام ارزشی آن اهمیت ندارد و رفتار آن با مردم، بیش از آن‌که شبیه یک دولت ملی باشد، به رفتار نیرویی اشغالگر شباهت دارد؛ مردمی که نه شهروند،

بلکه ابزاری مصرف‌شدنی برای حفظ قدرت تلقی می‌شوند.

جنگ ایران و عراق نمونه‌ی روشنی از این نگاه است؛ جایی که ایدئولوژی حاکم، فرستادن موج‌وار

انسان‌ها به میدان‌های مین را نه تنها مجاز، بلکه فضیلت معرفی کرد. در این چارچوب، انسان فاقد کرامت ذاتی و صرفاً سرمایه‌ای فداشدنی است. به همین دلیل در بنیادگرایی اسلامی، مرگ و مرگ‌آفرینی به بخشی از فلسفه‌ی وجودی نظام سیاسی تبدیل می‌شود؛ گاه با کشتن دشمن و گاه با تقدیس «شهادت». در هر دو حالت، جان انسان کم‌ارزش‌ترین عنصر است.

با این حال، این بی‌اعتنایی هرگز شامل رهبران و نخبگان حاکم نمی‌شود. آنان برای جان، امنیت،

رفاه و ثروت خود بالاترین ارزش را قائل‌اند و از طریق شبکه‌های فساد، بهترین امکانات را برای خویش فراهم می‌کنند. این دوگانگی آشکار میان «مرگ برای توده‌ها» و «زندگی ممتاز برای نخبگان» از ویژگی‌های اصلی حکومت‌های ایدئولوژیک است. در چنین ساختاری، ایدئولوژی دینی نه برای حفظ

ایمان، بلکه برای کارکرد سیاسی به‌کار می‌رود؛ مرگ برای دیگران مقدس می‌شود و بقا برای حاکمان واجب.

در این نظام، حفظ اقتدار تنها معیار تصمیم‌گیری

است. کرامت و جان انسان‌ها فقط تا جایی اهمیت دارد که به تداوم قدرت کمک کند. ترویج «شهادت‌طلبی» دقیقاً در همین راستاست؛ ابزاری برای تبدیل حذف فیزیکی انسان‌ها به عملی اخلاقی و حتی مقدس. در این منطق، کشتن مخالفان نه تردید می‌طلبد و نه توجیه پیچیده؛ حذف به کنشی

عادی و روزمره بدل می‌شود. خشونت اخیر، نمونه‌ی عینی همین منطق است؛ خشونتی عریان که هیچ نشانی از تردید یا عقب‌نشینی در برابر مطالبات مسالمت‌آمیز جامعه ندارد.

مقایسه با دوره‌ی پهلوی این تفاوت را برجسته‌تر می‌کند. با وجود سرکوب، در آن دوره شکاف و تردید در دستگاه قدرت و نیروهای سرکوب پدید آمد و فشار داخلی و خارجی در نهایت به توقف کشتار و پذیرش نمادین صدای مردم توسط شاه انجامید. اما بنیادگرایی اسلامی ماهیتی متفاوت دارد: قدرتی عمیقاً ایدئولوژیک که حتی با حذف از دولت نیز می‌تواند در اشکال خشن‌تری ادامه یابد، همان‌گونه که تجربه‌ی گروه‌هایی چون داعش نشان داده است.

در نتیجه، ایدئولوژی رسمی این نوع حکومت‌ها صرفاً پوششی برای خشونت نیست، بلکه موتور اصلی آن است؛ ایدئولوژی‌ای که کشتار را توجیه می‌کند، مرگ را فضیلت می‌سازد و انسان را به ابزار تقلیل می‌دهد. همین ایدئولوژی بزرگ‌ترین مانع هرگونه اصلاح، پاسخ‌گویی و گذار مسالمت‌آمیز است.

نافرمانی نیروهای سرکوب چه اهمیتی دارد و آیا جامعه می‌تواند بر شکاف در نیروهای سرکوب تاثیر بگذارد؟

در شرایطی که اعتراض‌ها هر روز گسترده‌تر می‌شود، خطاب‌قرار دادن نیروهای سرکوب – از پلیس تا نهادهای امنیتی – ضرورتی اجتماعی و اخلاقی است. اهمیت این خطاب فقط به دادخواهی آینده محدود نیست، بلکه پیش از همه به وجدان انسانی و امکان «نه گفتن» در همان لحظه‌ی سرکوب

مربوط می‌شود. فروپاشی قدرت، انگیزه‌ی کناره‌گیری در میان آنان

تجربه‌ی تاریخی نشان می‌دهد هرچه جنبش‌ها فراگیرتر و پایدارتر می‌شوند، تردید و شکاف در میان نیروهای سرکوب بیشتر می‌شود. نیروهایی که تا دیروز صرفاً فرمان‌بردار بودند، با این پرسش روبه‌رو می‌شوند: چرا و به سوی چه کسی شلیک کنیم؟ این تردید هم نتیجه‌ی فشار اخلاقی جامعه است و هم حاصل درک تغییر توازن قوا.

نافرمانی البته پرهزینه است و می‌تواند به تنبیه، زندان یا حتی مرگ منجر شود. با این حال در کشورهای مختلف دیده‌ایم برخی از نیروهای سرکوب از مشارکت در خشونت سر باز زده‌اند؛ شلیک نکرده‌اند، کنار کشیده‌اند یا به اشکال مختلف از سرکوب فاصله گرفته‌اند. خودداری از شلیک به

مردم بی‌سلاح، نه افسانه قهرمانی، بلکه مسئولیتی اخلاقی است. نقاب‌زدن برخی نیروها نیز یا از ترس انتقام و مجازات است یا آگاهی از بی‌شرمی جنایت؛ نقابی که نه مسئولیت اخلاقی را از بین می‌برد و نه داوری تاریخی را.

تأکید بر نافرمانی سه معنا دارد: یادآوری مسئولیت فردی عاملان خشونت، دعوت به ایستادن در کنار مردم و تأکید بر این‌که حتی در نظام‌های اقتدارگرا هم امکان انتخاب وجود دارد. نافرمانی فقط به معنای زمین‌گذاشتن اسلحه نیست؛ شلیک نکردن، شلیک هوایی، نرفتن به عملیات سرکوب یا کنارکشیدن تدریجی نیز شکل‌های مهم امتناع‌اند.

وقتی اعتراض‌ها میلیونی و فراگیر می‌شوند، سرکوب از نظر روانی و عملی دچار بحران می‌شود. کشتار گسترده‌ی مردم مسالمت‌جو برای بسیاری از نیروها غیرقابل تحمل است و با افزایش احتمال

در وضعیت پیچیده امروز ایران، کم‌هزینه‌ترین و مؤثرترین راه مقابله با ماشین سرکوب، گسترش اعتراضات مسالمت‌آمیز است. پرهیز از خشونت و مداخله‌ی نظامی خارجی نشانه‌ی ضعف نیست، بلکه راهی است برای حفظ برتری اخلاقی جنبش و عمیق‌تر کردن شکاف در نیروهای سرکوب. در نهایت، همین فشار اجتماعی و اخلاقی می‌تواند مسیر‌گذار از سرکوب را به پاسخ‌گویی هموار کند.

به نظر شما تفاوت سرکوب در جنبش اعتراضی اخیر چه تفاوتی با قبل داشت؟

یکی از تفاوت‌های مهم سرکوب در جنبش اعتراضی اخیر با دوره‌های پیشین، سرعت و شدت تغییر موضع حکومت بود. حاکمیت در ابتدا با تکرار گفتمان آشنای «تفکیک اعتراض از اغتشاش» تلاش کرد خود را حامی حق اعتراض نشان دهد و وانمود کند آماده‌ی گفت‌وگوست. اما این لحن تنها تا زمانی دوام آورد که اعتراض‌ها تهدیدی جدی برای بقای قدرت تلقی نمی‌شد. به محض آن‌که حکومت دریافت اعتراض‌ها گسترده، اجتماعی و ساختارشکن است که سرنگونی آن را نشانه رفته، این زبان کنار گذاشته شد و سرکوب عریان و بی‌رحمانه آغاز شد.

نقطه‌ی عطف این چرخش، قطع سراسری اینترنت و اعمال یکی از خشن‌ترین موج‌های سرکوب خیابانی در تاریخ جمهوری اسلامی بود؛ سرکوبی که از نظر دامنه و شدت کشتار، کم‌سابقه است. هرچند دهه‌ی شصت شاهد جنایت‌های گسترده‌ای چون اعدام‌های زندانیان سیاسی بودیم، اما چنین

کشتار وسیعی در جریان اعتراضات خیابانی مردم، پیش‌تر سابقه نداشت. این امر نشان می‌دهد رهبری نظام، در لحظات بحرانی هیچ حدی برای خشونت نمی‌شناسد. این شدت سرکوب نشان می‌دهد هم‌زمان، عقب‌راندن چنین حکومتی بدون حضور گسترده و میلیونی مردم بسیار دشوار است. تنها زمانی که اعتراض‌ها فراگیر شوند، شکاف‌های درونی حاکمیت را عمیق‌کنند و نیروهای سرکوب را دچار تردید سازند، امکان عقب‌نشینی جدی به‌وجود می‌آید. در غیر این صورت، حکومت آماده است برای حفظ خود، هزینه‌ای معادل ویرانی جامعه و کشور بپردازد.

نکته‌ی مهم دیگر، فراهم‌شدن زمینه‌ی مشروعیت‌بخشی به سرکوب بود. تا زمانی که اعتراض‌ها مسالمت‌آمیز پیش می‌رفت، حکومت محتاط‌تر عمل می‌کرد. اما برخی مواضع و فراخوان‌های نیروهای خارجی و رضا پهلوی، به حکومت این امکان را داد که اعتراض‌ها را به «دخالته خارجی» نسبت دهد. از این نقطه به بعد، زبان احتیاط کنار رفت و با اتکا به همین روایت، سرکوب خونین با شدت بیشتری اعمال شد.

مسئله تنها نیت سرکوبگرانه‌ی حکومت نیست، بلکه پیامد کنش‌هایی است که ناخواسته منطبق سرکوب را تقویت می‌کنند. تشویق مردم بی‌دفاع به رویارویی خشونت‌آمیز با حکومتی تا بن دندان مسلح، نه شجاعت سیاسی، بلکه بی‌مسئولیتی و بازی با جان شهروندان است. هرچند مسئولیت اصلی جنایت‌ها بی‌تردید بر عهده‌ی حکومت است، اما فراخوان‌هایی که امکان بهره‌برداری امنیتی را فراهم می‌کنند، عملاً به زبان جنبش اعتراضی تمام می‌شوند.

در برابر حکومتی که بر ایدئولوژی مرگ و حذف استوار است، خشونت‌طلبی و ماجراجویی سیاسی راه‌حل نیست؛ بلکه دقیقاً همان چیزی است که حکومت می‌خواهد: تبدیل اعتراض مدنی به نزاع امنیتی یا حتی «جنگ». روایت عوامانه‌ی «جنگ است و جنگ تلفات دارد» همان ابزاری است که حکومت از آن برای توجیه کشتار شهروندان استفاده می‌کند.

حال آن که آن‌چه رخ داد، جنگ نبود؛ اعتراض مسالمت‌آمیز مردمی بود علیه یک حکومت دینی خودکامه. هرچند برخی مداخلات و موضع‌گیری‌ها این اعتراض‌ها را از مسیر اصلی منحرف کرد و به حکومت امکان سرکوب گسترده‌تر داد، اما این امر از مسئولیت سنگین حاکمیت در ارتکاب جنایت‌های گسترده نمی‌کاهد.

از این‌رو، اگر قرار است جامعه‌ی ایران به دام جنگ داخلی و چرخه‌ی فزاینده‌ی خشونت نیفتد، واقع‌بینانه‌ترین و کم‌هزینه‌ترین مسیر، گسترش اعتراضات مسالمت‌آمیز، سازمان‌یافته و میلیونی است؛ نه خشونت، نه مداخله‌ی خارجی و نه ماجراجویی‌های سیاسی.

وظیفه‌ی افکار عمومی ایران و جامعه‌ی جهانی آن است که به‌طور یک‌صدا خواستار پاسخ‌گویی سران این حکومت شوند و رهبران آن، به‌ویژه در رأس قدرت، به‌عنوان متهمان جنایت و نقض گسترده‌ی حقوق بشر، به دادگاه‌های بین‌المللی فراخوانده شوند و از جمله زندانیان سیاسی آزاد گردند و شرایط گذار از این حکومت تسهیل شود. تنها با چنین فشاری می‌توان امید به پایان چرخه‌ی خشونت و گشودن افقی متفاوت برای آینده‌ی ایران بدون حکومت کنونی را زنده نگه داشت.

تجربه‌های تاریخی در این باره چه می‌گویند؟

راهبرد بلندمدت، تقویت و همگانی‌کردن اعتراضات مسالمت‌آمیز است. این مسیر آسان یا بی‌هزینه نیست، اما در مقایسه با گزینه‌های خشونت‌بار، کم‌هزینه‌تر و پایدارتر است.

تجربه‌های تاریخی چند دهه‌ی اخیر نشان می‌دهد سرنوشت جنبش‌های اعتراضی، به‌ویژه در جوامع اقتدارگرا، به‌شدت به شکل اعتراض و نوع مداخلات پیرامونی آن وابسته است. مقایسه‌ی کشورهایمانند سوریه، لیبی و تونس نشان می‌دهد اعتراضات مسالمت‌آمیز اگر فراگیر و اجتماعی شوند، می‌توانند دستگاه سرکوب را با بحران مشروعیت و کارآمدی روبه‌رو کنند. اما همین اعتراض‌ها، وقتی به خشونت کشیده شوند یا پای مداخله‌ی خارجی و نظامی به میان بیاید، از مسیر خود خارج شده و به فروپاشی اجتماعی و خشونت گسترده می‌انجامند.

در سوریه، اعتراضات ابتدا مدنی و مسالمت‌آمیز بود و حکومت در مهار آن با مشکل روبه‌رو شد. اما با امنیتی‌شدن فضا، دخالت خارجی و مسلح‌شدن اعتراضات، جنبش مردمی تضعیف شد و کشور به جنگ داخلی‌ای کشیده شد که هزینه‌ی آن را در درجه اول جامعه پرداخت، نه حکومت. لیبی نیز پس از سقوط حکومت، نه به دموکراسی بلکه به بی‌ثباتی، خشونت مزمن و تجزیه‌ی قدرت رسید.

حتی در تونس، هرچا اعتراض‌ها از مسیر مدنی فاصله گرفت، ثبات سیاسی به خطر افتاد.

این تجربه‌ها برای جامعه‌ای مانند ایران هشدار جدی است: خطر آن‌جاست که اعتراضات مردمی به‌جای گسترش اجتماعی، به خشونت کشیده شوند و میدان اصلی به منازعه‌ای ویرانگر واگذار شود؛ مسیری که هزینه‌ی آن را مردم با جان و آینده‌ی خود می‌پردازند.

از این‌رو، چه از منظر حفظ جان مردم و چه از منظر افزایش شانس گذار به دموکراسی، مؤثرترین

راهبرد بلندمدت، تقویت و همگانی‌کردن اعتراضات مسالمت‌آمیز است. این مسیر آسان یا بی‌هزینه نیست، اما در مقایسه با گزینه‌های خشونت‌بار، کم‌هزینه‌تر و پایدارتر است.

هانا آرنت تأکید می‌کند آن‌چه در نهایت، دستگاه‌های سرکوب را از کار می‌اندازد، برتری نظامی معترضان نیست، بلکه اقتدار روانی و سیاسی‌ای است که از حضور میلیونی و مسالمت‌آمیز مردم در عرصه‌ی عمومی شکل می‌گیرد. این اقتدار، اطاعت را از درون فرومی‌پاشد، حتی پیش از آن‌که موازنه‌ی قوا به‌طور نظامی تغییر کند.

بدیهی است اگر جامعه در واکنش به خشونت حکومت به سمت خشونت برود، مسئولیت اصلی بر عهده‌ی حاکمیت است. اما از منظر عقلانیت سیاسی و اخلاق مسئولیت، حفظ جان مردم و جلوگیری از چرخه‌ی خشونت ایجاب می‌کند اولویت همچنان با اعتراضات مدنی و فراگیر باشد. تنها در این چارچوب است که می‌توان اراده‌ی سرکوب را تضعیف کرد و شکاف در نیروهای سرکوب را گسترش داد.

هر مسیر دیگری، می‌تواند هزینه‌ها را به‌مراتب سنگین‌تر کند و جامعه را در معرض جنگ داخلی، فروپاشی اجتماعی و خشونت‌عریان‌تر قرار دهد.

بنابراین، پافشاری آگاهانه بر مبارزات مسالمت‌آمیز نه نشانه‌ی ضعف، بلکه واقع‌بینانه‌ترین و مسئولانه‌ترین راه رویارویی با دستگاه سرکوب است؛ راهی که موفقیت آن در گرو تداوم، فراگیری و پیوند با وجدان عمومی جامعه و کسب حمایت بین‌المللی سیاسی از مبارزات مردم ایران برای پیروزی است.

مسئولیت آمر و عامل در سرکوب



سیروان منصورى

آنچه در اعتراضات دی ماه ایران رخ داده است، مجموعه‌ای از پرسش‌های بنیادین را درباره حدود و قیود اعمال قدرت دولتی، مشروعیت و معیارهای استفاده از زور، مسئولیت کیفری مقامات و نیروهای اجرایی و جایگاه تعهدات بین‌المللی دولت‌ها در قبال شهروندان خود مطرح می‌کند.

در این چارچوب، مساله صرفاً بررسی یک رویداد مقطعی یا استثنایی نیست، بلکه ارزیابی الگوهای رفتاری نهادهای حاکمیتی و سنجش انطباق آن‌ها با تعهدات حقوقی داخلی و بین‌المللی دولت مطرح است. تعهداتی که دولت‌ها، صرف‌نظر از ساختار سیاسی یا ملاحظات امنیتی، در قبال جان، کرامت و حقوق بنیادین شهروندان خود بر عهده دارند. اهمیت این بحث از آن جهت دوچندان می‌شود که در نظم حقوقی معاصر، مفهوم حاکمیت دیگر سپری مطلق در برابر پاسخگویی محسوب نمی‌شود و نقض‌های شدید، گسترده یا سیستماتیک حقوق بشر، حتی اگر در چهارچوب مرزهای یک دولت و بر اساس تصمیمات نهادهای رسمی و قانونی آن رخ دهد، می‌تواند واجد آثار و تبعات حقوقی

فرامرزی بوده و موضوع بررسی و پیگیری در سازوکارهای بین‌المللی قرار گیرد. از همین منظر، واکاوی حقوقی اعتراضات اخیر، تبیین جایگاه حقوقی معترضان به عنوان بخشی از جمعیت غیرنظامی، بررسی حدود قانونی و ضوابط استفاده از زور و سلاح گرم، تحلیل مسئولیت آمران و عاملان در سطوح مختلف تصمیم‌گیری و اجرا، ارزیابی اعتبار و کارکرد ادله و شواهد و همچنین بررسی سازوکارهای حمایتی از قربانیان و شهود، نه تنها برای فهم دقیق وقایع و پیامدهای حقوقی آن‌ها در گذشته، بلکه برای ترسیم مسیرهای پاسخگویی، مقابله با بی‌کیفرمانی و پیشگیری از تکرار چنین نقض‌هایی در آینده اهمیتی اساسی دارد.

در این رابطه، مجله حقوق ما در گفت‌وگویی تحلیلی و حقوقی، به بررسی این مسائل پرداخته و در این رابطه نظر سينا يوسفی، وکیل دادگستری و پژوهشگر حقوق بین‌الملل، را پرسیده است.

آیا کشتار معترضان، استفاده گسترده از سلاح گرم، شکنجه بازداشت‌شدگان و ناپدیدسازی‌های قهری در اعتراضات اخیر ایران می‌تواند در چهارچوب جنایت علیه بشریت تعریف شود؟

از منظر قواعد کیفری موجود در نظام بین‌الملل، جنایت علیه بشریت مفهومی است که ناظر بر

ارتکاب مجموعه‌ای از اعمال شدید و فاحش علیه جمعیت غیرنظامی در چهارچوب یک حمله گسترده یا سازمان‌یافته است که بر اساس سیاست، تصمیم یا رضایت ضمنی یک دولت یا سازمان حاکم انجام می‌شود و عنصر اساسی آن، نه وقوع یک رفتار فردی، بلکه وجود یک الگوی رفتاری سیستماتیک، مستمر و هدفمند است.

مطابق ماده ۷ اساسنامه رم دیوان کیفری بین‌المللی، اعمالی نظیر قتل، شکنجه، ناپدیدسازی قهری، زندان یا محرومیت شدید از آزادی، تعقیب و آزار سیاسی و سایر رفتارهای غیرانسانی مشابه، در صورتی که علیه جمعیت غیرنظامی و با آگاهی از ماهیت حمله ارتکاب یابد، جنایت علیه بشریت محسوب می‌شود و در این چارچوب، اعتراض کنندگان، به عنوان شهروندان غیرمسلح، به وضوح در زمره جمعیت غیرنظامی قرار می‌گیرند.

گزارش‌های متعدد از کشتار معترضان، استفاده گسترده از سلاح گرم و گلوله‌های جنگی، بازداشت‌های فله‌ای، شکنجه سیستماتیک در بازداشتگاه‌ها و ناپدیدسازی قهری، در صورت اثبات اینکه این اعمال تصادفی یا موردی نبوده‌اند بلکه بخشی از یک سیاست سرکوب هدفمند و هماهنگ بوده‌اند، عناصر مادی و روانی جنایت علیه بشریت را تکمیل می‌کنند و

از منظر قوانین داخلی جمهوری اسلامی ایران، چارچوب استفاده از زور و سلاح گرم توسط نیروهای نظامی و انتظامی به شدت محدود و مشروط تعریف شده است. قانون به‌کارگیری سلاح توسط مامورین نیروهای مسلح در موارد ضروری تصریح می‌کند که استفاده از سلاح گرم تنها در شرایطی مجاز است که خطر قریب‌الوقوع جانی وجود داشته باشد و هیچ وسیله موثر دیگری برای دفع خطر در دسترس نباشد و در تمام مراحل نیز اصل تدریج، تناسب

و ضرورت باید رعایت شود: به این معنا که مامور مکلف است ابتدا از ابزارهای غیرخشونت‌آمیز یا کم‌خطرتر استفاده کند و تنها در صورت ناکارآمدی مطلق آن‌ها و برای دفاع از جان اشخاص، به سلاح گرم متوسل شود.

بر این اساس، شلیک مستقیم به معترضان غیرمسلح، هدف‌گیری نقاط حیاتی بدن، استفاده از سلاح جنگی برای کنترل تجمعات یا شلیک با هدف ارعاب یا پراکنده‌سازی جمعیت، نه تنها فاقد هرگونه مبنای قانونی است بلکه نقض صریح قوانین داخلی، آیین‌نامه‌های انتظامی و حتی قواعد انضباطی نیروهای مسلح محسوب می‌شود. در نتیجه، مرتکبان این اعمال حتی بر

اساس حقوق داخلی نیز قابل تعقیب کیفری‌اند و ادعای اجرای وظیفه یا حفظ نظم عمومی نمی‌تواند توجیه‌کننده چنین رفتاری باشد.

در چارچوب حقوق کیفری بین‌الملل، مسئولیت فرماندهان، مقامات امنیتی و سیاسی ایران که دستور سرکوب اعتراضات اخیر را صادر کرده‌اند چگونه احراز می‌شود؟ قاعده «آمر و مامور» به چه صورت است؟ آیا اصطلاح مامور و معذور، نافی مسئولیت‌های حقوقی اجراکنندگان این دستورات خواهد بود؟ تبیین جهانی این امر به چه شکلی

و اصل موسوم به مامور و معذور، که در برخی نظام‌های حقوقی داخلی مطرح می‌شود، در حقوق بین‌الملل پذیرفته نیست. دستور مافوق نه تنها موجب رفع مسئولیت کیفری نمی‌شود، بلکه صرفاً در شرایط استثنایی ممکن است به عنوان عامل تخفیف مجازات مورد توجه قرار گیرد. این رویکرد، از زمان دادگاه‌های نورنبرگ تا رویه دادگاه‌های کیفری بین‌المللی معاصر به طور مستمر تثبیت شده‌اند و هدف آن جلوگیری

از بی‌کیفرمانی ساختاری در نظام‌های سرکوبگر منابع مستقل، همگی در کنار یکدیگر می‌توانند الگوی ارتکاب جرم را اثبات کنند.

چه نوع شواهدی (ویدیوها، گزارش‌های پزشکی، شهادت شهود، اسناد حکومتی) برای طرح پرونده درباره سرکوب اعتراضات اخیر ایران در دادگاه‌های خارجی قابل استناد است؟ روش مستندسازی وقایع و نقض قوانین و نقض حقوق بشر در این زمینه به چه شکل است؟ حمایت قوانین بین‌المللی از این امر به چه شکل است؟

بدون ورود به بحث صلاحیت و امکان و نحوه طرح شکایت باید گفت برای طرح پرونده درباره سرکوب اعتراضات در مراجع بین‌المللی یا دادگاه‌های خارجی، طیف گسترده‌ای از ادله قابل استناد وجود دارد که ارزش اثباتی آن‌ها وابسته به نحوه جمع‌آوری و مستندسازی است. ویدیوها و تصاویر ضبط‌شده از وقایع، در صورتی که فایل‌های اصلی حفظ شده و اطلاعات فنی

نظیر زمان، مکان و منبع ثبت مشخص باشد، می‌توانند به عنوان ادله مهم مورد استفاده قرار گیرند، همان‌گونه که گزارش‌های پزشکی، اسناد پزشکی قانونی، گواهی‌های فوت، شهادت قربانیان و شهود عینی، اسناد اداری یا دستورات رسمی و غیررسمی نهادهای حکومتی و همچنین داده‌های مکانی و زمانی حاصل از

متوجه خود فرد و اطرافیان او شود.

این مخاطرات شامل تعقیب کیفری بر اساس عناوین امنیتی مبهم در حقوق داخلی، بازداشت خودسرانه، شکنجه و بدرفتاری در دوران بازداشت، تهدید مستقیم جانی، فشار بر اعضای خانواده، محرومیت از حقوق اجتماعی و شغلی، ممنوع‌الخروجی و نیز آزار و تهدید فرامرزی، از جمله تعقیب، تهدید دیجیتال و عملیات ارعاب در خارج از کشور است و این موارد در اسناد متعدد نهادهای بین‌المللی به عنوان الگوی شناخته‌شده رفتار دولت‌های سرکوبگر مورد شناسایی قرار گرفته است.

با وجود این خطرات، حقوق بین‌الملل سازوکارهای مشخصی برای حمایت از شهود، قربانیان و افشاگران پیش‌بینی کرده است، به گونه‌ای که در چهارچوب سازوکارهای تحقیقاتی و قضایی وابسته به سازمان ملل متحد، از جمله هیات‌های حقیقت‌یاب و گزارشگران ویژه، امکان ارائه شهادت محرمانه، استفاده از هویت مستعار، حذف اطلاعات شناسایی‌کننده از اسناد عمومی و نگهداری ایمن داده‌ها وجود دارد و اصل عدم افشای هویت شاهد بدون رضایت آگاهانه او به عنوان یک قاعده بنیادین پذیرفته شده است.

در فرآیندهای کیفری بین‌المللی، به ویژه در چهارچوب رویه‌های مرتبط با دیوان کیفری بین‌المللی، برنامه‌های رسمی حمایت از شهود شامل تدابیر امنیتی، حمایت روانی، جابه‌جایی

موقت یا دائمی و در موارد استثنایی تغییر هویت پیش‌بینی شده است و این تدابیر نه تنها در مرحله دادرسی، بلکه پیش و پس از آن نیز قابل اعمال است. افزون بر این، در سطح حمایتی غیرقضایی، نهادهای تخصصی وابسته به سازمان ملل و سازمان‌های بین‌المللی همکاری، از جمله سازوکارهای حمایت از مدافعان حقوق بشر و پناهجویان، امکان درخواست حمایت بین‌المللی، حفاظت موقت یا طرح درخواست پناهندگی را برای افرادی که به سبب شهادت یا افشگری در معرض خطر جدی قرار گرفته‌اند فراهم می‌کنند و اصل عدم بازگرداندن اجباری به کشور محل خطر به عنوان یک قاعده آمره حقوق بین‌الملل مورد شناسایی قرار دارد.

در نهایت، از منظر حرفه‌ای و حقوقی، توصیه می‌شود هر فردی که قصد ارائه شهادت یا شکایت دارد، پیش از هر اقدامی ارزیابی دقیق ریسک انجام دهد، با وکلای متخصص در حقوق بین‌الملل و نهادهای معتبر حقوق بشری مشورت کند، اصول امنیت دیجیتال و فیزیکی را به طور کامل رعایت نماید و از مسیر سازوکارهای رسمی و شناخته‌شده اقدام کند، زیرا تنها در این صورت است که هم امنیت شاهد تا حد ممکن تامین می‌شود و هم ارزش حقوقی و اثباتی شهادت او در فرآیندهای بین‌المللی حفظ خواهد شد.

حقوق بین الملل و مسئولیت نیروهای انتظامی در مواجهه با اعتراضات



محدودیت‌هایی دارند؟



پویان مکاری

وظایف و محدودیت‌های نیروهای انتظامی و امنیتی در مواجهه با اعتراضات مسالمت‌آمیز از منظر حقوق بین‌الملل عبارتند از مراعات حق انسان‌ها بر اعتراض مسالمت‌آمیز، که در ماده ۲۱ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی و ماده ۲۰ اعلامیه جهانی حقوق بشر به آن اشاره شده و دولت جمهوری اسلامی ایران به آن ملتزم است. بر این اساس، استفاده نیروهای امنیتی از زور مقید و محدود به حفظ جان معترضین است. یعنی هرگونه اعمال محدودیت در صورتی مجوز قانونی دارد که انجام آن برای حفظ جان و اموال عمومی و امنیت مردم ضروری و اجتناب‌ناپذیر باشد. این اقدامات چنانچه علیه تجمع مسالمت‌آمیز باشد یا در غیاب تهدید فوری برای جان و امنیت مردم، صورت گیرد، مغایر میثاقین حقوق مدنی و سیاسی است و نقض موازین حقوق بشر محسوب می‌شود.

در چه شرایطی استفاده از زور توسط نیروهای حکومتی «قانونی» تلقی می‌شود و چه زمانی به نقض حقوق بشر یا حتی جنایت تبدیل می‌شود؟

استفاده از زور توسط نیروهای دولتی فقط در صورت ضرورت مطلق، به میزان متناسب و برای هدف قانونی مجاز است. دولت‌ها موظف‌اند از تجمعات مسالمت‌آمیز حفاظت کنند، نه اینکه آن‌ها را سرکوب کنند. به عبارتی حضور نیروهای دولتی تنها با هدف حفظ جان و امنیت انسان‌ها

در پی اعتراضات سراسری دی‌ماه ۱۴۰۴ در ایران که با سرکوبی کم‌سابقه و خشونت‌گسترده همراه بود، گزارش‌های متعدد حقوق بشری از کشته شدن دست‌کم هزاران معترض حکایت داشت؛ اعتراضاتی که بخش بزرگی از آن‌ها مسالمت‌آمیز توصیف شده‌اند اما با استفاده از سلاح گرم، بازداشت‌های گسترده و برخوردهای خشن نیروهای امنیتی و انتظامی پاسخ داده شدند. در چنین شرایطی، مسئله مسئولیت حقوقی و کیفری نیروهای سرکوب و آمران این خشونت‌ها، بار دیگر به یکی از محورهای اصلی بحث‌های حقوق بشری تبدیل شده است. در همین زمینه، با مرضیه محبی، حقوق‌دان، گفت‌وگو کرده‌ایم تا ابعاد حقوقی این سرکوب‌ها، جایگاه مسئولیت فردی و زنجیره فرماندهی، و امکان پیگیری این موارد در سازوکارهای داخلی و بین‌المللی را بررسی کنیم.

بر اساس حقوق بین‌الملل، نیروهای انتظامی و امنیتی در مواجهه با اعتراضات مسالمت‌آمیز چه وظایف و

مشروعیت دارد. استفاده از زور، بر اساس اسناد سازمان ملل به‌ویژه «اصول پایه‌ای درباره استفاده از زور و سلاح گرم توسط مأموران اجرای قانون» (۱۹۹۰) عبارت است از: الف- وجود ضرورت اجتناب‌ناپذیر، یعنی وجود خطر بالفعلی که جان، اموال عمومی و امنیت مردم را تهدید کند، به نحوی که هیچ راه مؤثر و کم‌خطر دیگری وجود نداشته باشد.

ب- علاوه بر این میزان زور باید متناسب با تهدید باشد. بر این اساس، استفاده از سلاح مرگبار علیه معترضین غیرمسلح همیشه غیرقانونی است. پ- زور فقط برای اهداف مشروع، مانند حفظ جان انسان‌ها، جلوگیری از خشونت جدی و حفظ نظم عمومی در شرایط اضطراری واقعی مجاز است، نه برای تنبیه، ارباب یا خاموش کردن اعتراض. استفاده از سلاح گرم در حقوق بین‌الملل، تنها زمانی مجاز است که خطر فوری مرگ یا جراحت شدید برای شهروندان وجود داشته باشد. شلیک برای متفرق کردن جمعیت یا کنترل اعتراض، در حقوق بین‌الملل ممنوع است و تیراندازی به نقاط حیاتی بدن نقض جدی حقوق بشر و شایسته کیفر محسوب می‌شود.

آیا مأمورانی که به دستور مافوق در

سرکوب اعتراضات مشارکت می‌کنند،

می‌توانند به «اطاعت از دستور» استناد

کنند یا همچنان مسئولیت فردی دارند؟

در حقوق بین‌الملل عمل به دستور سازمانی رافع مسئولیت فردی نیست و مأمورانی که این

مرضیه محبی: «مسئولیت سلسله‌مراتبی» اصلی پذیرفته‌شده در حقوق بین‌الملل است، بر اساس ماده ۲۸ اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی و رویه دادگاه‌های یوگسلاوی سابق و رواندا، فرمانده یا مقام ارشد اگر از وقوع جنایات آگاه بوده یا باید آگاه بوده باشد، و قدرت جلوگیری یا مجازات داشته و اقدام مؤثر نکرده باشد، مسئول است. حتی سکوت، اهمال یا عدم مداخله می‌تواند مسئولیت ایجاد کند.

دولت‌ها را وادار به رعایت استانداردهای مشخصی در حقوق داخلی می‌کند. کمیته‌های نظارتی وابسته به این معاهدات، گزارش‌های دوره‌ای دولت‌ها را بررسی می‌کنند و مشاهدات خویش را به مثابه اسناد دارای اعتبار بین‌المللی، ثبت می‌نمایند. این نهادها همچنین در برخی موارد صلاحیت رسیدگی به شکایات فردی را دارند که موجب تقویت نظارت بین‌المللی و افزایش پاسخگویی دولت‌ها می‌شود.

سازوکارهای قضایی و شبه‌قضایی بین‌المللی، همچنین ممکن است از طریق دادگاه‌های منطقه‌ای حقوق بشر مانند دیوان اروپایی حقوق بشر و دیوان بین‌آمریکایی، اجرا شوند. این دادگاه‌ها که بر محور انسانی‌کردن حقوق بشر قرار دارند، به اشخاص حقیقی اجازه می‌دهند علیه دولت‌های عضو، شکایت کنند. آراء آن‌ها برای دولت‌های عضو الزام‌آور است.

در سطح جهانی، دیوان کیفری بین‌المللی مسئول رسیدگی به جنایات شدید، نظیر نسل‌کشی، جنایت علیه بشریت و جنایات جنگی است و مسئولیت کیفری فردی مقامات را مورد توجه قرار می‌دهد. این سازوکارها نقش بازدارنده و ترمیمی مهمی ایفا می‌کنند. از آن‌جا که ایران به عضویت این دیوان در نیامده است، جز از طریق سازوکارهای شورای امنیت سازمان ملل. مردم ایران امکان مراجعه به آن را ندارند.

مکانیسم‌های شورای حقوق بشر سازمان

ملل چه هستند؟

با توجه به تجربه اعتراضات ۱۴۰۴، چه راهکارهای حقوقی داخلی یا بین‌المللی برای پیگرد نیروهای سرکوب و جلوگیری از مصونیت آنان وجود دارد؟

سازوکارهای بین‌المللی برای مقابله با نیروهای سرکوب معترضان در حقوق بین‌الملل عبارتند از ارائه مستندات به گزارشگر ویژه وضعیت حقوق بشر و ارائه گزارش جرائم دولتی به هیأت‌های حقیقت‌یاب سازمان ملل متحد.

علاوه بر این بر اساس اصل صلاحیت فراملی، برخی کشورها (مثل آلمان، فرانسه، سوئد) می‌توانند مقامات و مأموران سایر کشورها را حتی بدون تابعیت یا وقوع جرم در خاک خود به دلیل جنایات سنگین بین‌المللی محاکمه کنند، مانند آن‌چه در ماجرای محاکمه حمید نوری در سوئد گذشت. در این موارد مستندسازی جرایم و جمع‌آوری شهادت‌ها، اسناد پزشکی، تصاویر و زنجیره فرماندهی اهمیت حیاتی دارد.

پیوستن به معاهدات بین‌المللی حقوق بشر،



شورای حقوق بشر سازمان ملل متحد، از طریق زمینه شفاف‌سازی، فشار دیپلماتیک و اصلاح ابزارهایی مانند گزارشگران ویژه، هیئت‌های سیاست‌های داخلی دولت‌ها را فراهم می‌سازند. حقیقت‌یاب و سازوکار بررسی دوره‌ای جهانی بر اساس اصل صلاحیت فراملی، برخی جرایم (UPR)، وضعیت حقوق بشر کشورها را ارزیابی بین‌المللی مانند شکنجه، نسل‌کشی و جنایات می‌کند. این نهادها با جمع‌آوری اطلاعات، جنگی به اندازه‌ای شدید هستند که هر دولتی انجام بازدیدهای میدانی و ارائه توصیه‌ها، می‌تواند بدون توجه به محل وقوع جرم یا تابعیت

مرتکب، آن‌ها را تعقیب کند. این سازوکار مانع علاوه بر شناسایی و مجازات ناقضان، جبران ایجاد مصونیت برای ناقضان جدی حقوق خسارت مادی و معنوی قربانیان را تضمین کنند. بشر شده و امکان تحقق عدالت در مواردی که این جبران می‌تواند شامل اعاده وضعیت، پرداخت دادگاه‌های داخلی یا بین‌المللی ناتوان هستند را غرامت، توان‌بخشی، عذرخواهی رسمی و تضمین عدم تکرار باشد که نقش اساسی در ترمیم عدالت فراهم می‌کند. حقوق بین‌الملل دولت‌ها را موظف می‌کند که و اعتماد عمومی دارد.

روانشناختی کنش و واکنش‌های اطاعت از اقتدار و خشونت

اهمیت آزمایش روانشناسی «میلگرام» در تحلیل اعمال
خشونت دولتی علیه معترضان در ایران



مقدمه

در بستر اعتراضات مختلف در ایران، این پرسش بنیادین مطرح می‌شود که چگونه افراد عادی در چارچوب نهادهای رسمی قادر به انجام رفتارهایی می‌شوند که با اصول اخلاقی و حقوق بشری در تعارض مطلق است. طبق گزارش‌های اخیر، دو پرستار از مرکز پزشکی و تحقیقاتی قلب رجایی پس از آنکه به معالجه معترضان زخمی پرداختند، در اعتراضات اخیر در تهران بازداشت و تحت شکنجه و تجاوز چندباره، دچار صدمات شدید، از جمله آسیب روده و هیستریکتومی کامل قرار گرفتند.

این موضوع یک حادثه منفرد نیست، بلکه بخشی از استراتژی سیستماتیک رعب و وحشت است، که ناسازگاری و همبستگی انسانی و اجتماعی را جرم‌انگاری می‌کند. خشونت علیه پرستاران نشان می‌دهد که چگونه سرکوب دولتی، ساختارهای پدرسالارانه و مکانیسم‌های خشونت سیستمیک با هم عمل می‌کنند. در مورد این پرستاران خشونت جنسی به طور هدفمند به عنوان ابزار سلطه به کار گرفته شده است.

بر اساس گزارش‌های سازمان عفو بین‌الملل در جریان جنبش «زن، زندگی، آزادی» هم رژیم از خشونت جنسی به همان صورت استفاده کرده بود. در این گزارش‌ها ۴۵ مورد خشونت جنسی، شامل تجاوز جنسی و سایر بدرفتاری‌ها، که توسط نیروهای امنیتی و اعضای سازمان‌های اطلاعاتی ایران صورت گرفته، مستندسازی شده است. ۷ نفر از قربانیان این تعرض جنسی نوجوانان بین



دکتر اکبر محمودی
روانشناس و روان‌درمانگر

چکیده

پدیده اعمال خشونت، به‌ویژه استفاده از نیروی مرگبار علیه معترضان توسط نیروهای امنیتی، یکی از پیچیده‌ترین موضوعات در تقاطع روان‌شناسی اجتماعی، جامعه‌شناسی سیاسی و مطالعات قدرت است. این مقاله با هدف تبیین سازوکارهای روان‌شناختی و ساختاری مؤثر در رفتار نیروهای امنیتی در ایران، از چارچوب نظری «آزمایش میلگرام» بهره می‌گیرد و آن را با نظریه‌های مکمل در حوزه اطاعت، قدرت و خشونت ترکیب می‌کند.

روش پژوهش تحلیلی-نظری بوده و مبتنی بر مرور نظام‌مند ادبیات علمی است. نتایج نشان می‌دهد که اطاعت از قدرت، حالت عاملی، فشار نهادی، ترس از مجازات، هم‌نوایی گروهی، مشروعیت ایدئولوژیک و فرآیندهای غیرانسانی‌سازی به‌صورت هم‌افزا در شکل‌گیری رفتار خشونت‌آمیز نقش دارند. هدف بسط این چارچوب نظری در زمینه تحلیل رفتار نیروهای امنیتی در ایران و ارائه یک تبیین چندبعدی از خشونت دولتی است.

۱۲-۱۷ سال بوده اند. روش‌های تجاوز شامل قرار می‌گیرد.

موارد مقعدی، واژینال، دهانی، استفاده از اشیاء پس از حوادث وحشتناکی مانند هولوکاست مسئله (چوب، میله، شیشه، شیلنگ) و نیز تجاوز گروهی (تا ده نفر) گزارش شده است. [۲]

خشونت و تجاوز جنسی به عنوان اعمال قدرت و سرکوب در نقاط دیگری هم در دنیا صورت می‌گیرد، اما این پدیده در چارچوب استبداد

مذهبی و شرقی در ایران سابقه طولانی و گسترش خاصی دارد. باستانی پاریزی می‌نویسد، که خیلی از حکمرانان ایرانی بعد از غلبه در جنگ‌ها برای

ابراز سلطه و قدرت، نخست طرف مغلوب را در دربار و انتظار عمومی مورد تجاوز جنسی قرار می‌دادند.

سئوال مطرح شده در این نوشتار در چارچوب آزمایش میلگرام این است که آیا رفتارهای غیر قابل تصور این عاملان حکومتی در اصل با

هویت فردی، شخصیتی و روانی آن‌ها قابل تبیین است و یا مربوط به پدیده‌ای ساختاری است که در چهارچوب روان‌شناسی اجتماعی قابل طرح و بحث است.

خلاصه‌ای از آزمایش میلگرام

آزمایش میلگرام یکی از بنیادی‌ترین پژوهش‌ها در حوزه روان‌شناسی اجتماعی است و برای نخستین بار در سال ۱۹۶۱ توسط روانشناس

استنلی میلگرام در دانشگاه ییل آمریکا طراحی شد. این آزمایش اهمیت زیادی در روان‌شناسی

اجتماعی دارد و برای تحلیل رفتار انسان‌ها در شرایط اقتدار، از جمله فجایع تاریخی، مورد استناد

ساختار آزمایش

در این آزمایش در موقعیتی طراحی شده از قبل آزمایشگر به شرکت کننده که در نقش «معلم» قرار

داده می‌شود، در محیط علمی و رسمی دانشگاه،

توضیح می‌دهد، که هدف بررسی تأثیر تنبیه بر نتایج آزمایش برخلاف پیش‌بینی‌ها بود: تقریباً هیچ کس از ابتدا برای شوک دادن امتناع نکرد، واقع‌بازیرگ منتخب آزمایشگر است)، سوالاتی را مطرح کند و هرگاه پاسخ داده شده اشتباه بوده باشد، به او شوک‌های الکتریکی با شدت افزایشی

تدریجی از ۱۵ ولت تا ۴۵۰ ولت وارد کند. «شاگرد» در مقابل چشمان او در اتاق مجاور به یک صندلی بسته می‌شود و الکترودی به او متصل می‌گردد. روی دستگاه مقابل «معلم»

برچسب‌هایی مانند «شوک خفیف» تا «شوک خطرناک» درج شده است. «مدیر آزمایش»، که او هم بازیرگ است، شرکت‌کننده را به ادامه شوک دادن، حتی وقتی او اعتراض و ابراز ناراحتی می‌کند، هدایت می‌کند. در اصل البته هیچ شوک واقعی داده نمی‌شود، اما برای باورپذیری،

آزمایشگر توضیح می‌دهد که شوک‌ها دردناک هستند. «معلم» روی دستگاه مقابل «معلم» برچسب‌هایی مانند «شوک خفیف» تا «شوک خطرناک» درج شده است. «مدیر آزمایش»، که او هم بازیرگ است، شرکت‌کننده را به ادامه شوک دادن، حتی وقتی او اعتراض و ابراز ناراحتی می‌کند، هدایت می‌کند. در اصل البته هیچ شوک واقعی داده نمی‌شود، اما برای باورپذیری،

آزمایشگر توضیح می‌دهد که شوک‌ها دردناک هستند. «معلم» روی دستگاه مقابل «معلم» برچسب‌هایی مانند «شوک خفیف» تا «شوک خطرناک» درج شده است. «مدیر آزمایش»، که او هم بازیرگ است، شرکت‌کننده را به ادامه شوک دادن، حتی وقتی او اعتراض و ابراز ناراحتی می‌کند، هدایت می‌کند. در اصل البته هیچ شوک واقعی داده نمی‌شود، اما برای باورپذیری،

آزمایشگر توضیح می‌دهد که شوک‌ها دردناک هستند. «معلم» روی دستگاه مقابل «معلم» برچسب‌هایی مانند «شوک خفیف» تا «شوک خطرناک» درج شده است. «مدیر آزمایش»، که او هم بازیرگ است، شرکت‌کننده را به ادامه شوک دادن، حتی وقتی او اعتراض و ابراز ناراحتی می‌کند، هدایت می‌کند. در اصل البته هیچ شوک واقعی داده نمی‌شود، اما برای باورپذیری،

واکنش‌ها در طول آزمایش

با افزایش ولتاژ، واکنش‌های «شاگرد» شدیدتر می‌شود: از ناله و اعتراض و درخواست توقف از حدود ۱۵۰ ولت، فریادهای شدید (۳۰۰ ولت) و در نهایت سکوت (نشانه خطر).

وقتی آزمایش شونده دچار اضطراب و تردید در شوک دادن می‌شود، آزمایشگر جملاتی استاندارد بیان می‌کند: «شما باید ادامه دهید، لطفاً ادامه دهید، آزمایش ایجاب می‌کند، ادامه دهید.»

در ارتباط با نظریه هانا آرنت در تحلیل خود از محاکمه آیشمن، جایی که او مفهوم «ابتدال شر» را مطرح می‌کند [۳]. این نتیجه‌گیری به این معناست، که همه عاملان خشونت لزوماً هیولا نیستند، بلکه افرادی عادی‌اند که از دستور پیروی می‌کنند. [۴]

آرنت می‌نویسد، بدترین شر در جهان با این امر امکان پذیر می‌شود که انسان‌های معمولی توانایی قضاوت خود را کنار بگذارند و مطیعانه آنچه به



آن‌ها گفته می‌شود را انجام دهند. [۵]

تحلیل تطبیقی با مورد جمهوری اسلامی

باید در نظر داشت که شرکت‌کنندگان در آزمایش میلگرام هیچ‌گونه احساس دشمنی با «شاگردان» نداشتند. این موضوع در رابطه با وضعیت جاری در ایران به صورت عمیق فرق می‌کند. برخلاف شرایط آزمایشگاهی، در نظام‌های سیاسی اقتدارگرا، عدم اطاعت می‌تواند با پیامدهای جدی همراه باشد؛ با تهدید به مجازات، فشار روانی شدیدی بر افراد وارد کند و احتمال تبعیت از دستورات را افزایش دهد. در چنین شرایطی عاملان می‌توانند نه صرفاً همیشه از روی اطاعت، بلکه با نوعی باور ایدئولوژیک به درستی عمل خود هم، دست به خشونت بزنند.

بدین‌گونه فاصله اخلاقی میان عامل و قربانی افزایش یافته و ارتکاب خشونت تسهیل می‌شود. این امر سطح تحلیل را از «اطاعت منفعل» به «مشارکت فعال» ارتقا می‌دهد. به خصوص در چارچوب ایدئولوژی مذهبی جمهوری اسلامی باید در نظر گرفت که طرف مقابل شخص فرمان‌بر، «مفسد فی الارض»، دست‌نشانده شیطان بزرگ و به قول خمینی «غده سرطانی» محسوب می‌شود. در اینجا شکنجه‌گر مطیع می‌تواند خود را در نقش جراح درمانگر تصور کند. او برای یک «هدف متعالی» (حفظ نظام که «از اوجب واجبات و اهم تکلیفات است») شکنجه می‌کند و آدم می‌کشد. در آلمان هیتلری هم یهودیان را بر اساس تئوری نژادپرستانه، به حیوانات مودی و عناصر «مادون

انسان» تقلیل درجه داده بودند و کشتار آنها را «پاکسازی بهداشتی» می‌نامیدند. اگر حرمت و درجه انسانی از عده‌ای سلب شود، نابود کردن آن‌ها آسان‌تر می‌شود. اما حتی خود حیوانات هم می‌توانند گاهی صیانت بیشتری از انسان‌های ناسازگار داشته باشند. احمد خمینی در یک برنامه تلویزیونی در رابطه با، به زعم او، درجه والای انسانیت پدرش، نقل می‌کرد که ولی فقیه مگس‌های مزاحم درون خانه را اذیت نمی‌کرد و معتقدان دارد.

راضی به کشتن‌شان نبود، بلکه با «رأفت اسلامی» با عبایش از پنجره به بیرون هدایت می‌کرد. همین شخص «رئوف» برای «رضایت خدا»، «وظیفه الهی» و «اجرای حکم خدا» دستور فرمان قتل و شکنجه کودکان و زنان باردار را صادر می‌کرد. تفاوت دیگر در درجه اطاعت‌پذیری به نقش‌های متفاوت اتوریته‌ها برمی‌گردد. در بررسی میلگرام آزمایشگر فقط روپوش سفید آزمایشگاه را در بر دارد، نه عباى مقدس و عمامه سیاه ولی فقیه جانشین امام زمان را، که به واسطه این نیابت خود به «درگاه الهی» وصل می‌شود و مشروعیت مطلق دارد. این اقتدار «آسمانی» و مقدس، ابهت و عظمت دیگری در مقابل قدرت زمینی برای معتقدان دارد.

در آزمایش میلگرام یک مدرس مذهبی عهد عتیق از جمله کسانی است که از اطاعت سر باز می‌زند. او در تشریح این رفتار خود بعداً توضیح می‌دهد: وقتی کسی عظمت و اقتدار بی‌کران خدا را در نظر بگیرد، اتوریته انسانی در مقابل آن هیچ و

پوچ به نظر می‌رسد. میلگرام در اینجا به درستی یادآور می‌شود که این شخص هم در مقابل اطاعت مصون نیست. او فقط از اتوریتته بزرگتر و بهتر فرمان می‌برد. سمبل این اطاعت‌پذیری و فرمان‌بری بی قید و شرط و مطلق در متون عهد عتیق و همچنین قرآن، ابراهیم پیغمبر است، که برای اثبات اطاعت کامل، حاضر می‌شود فرزند خود را برای پرستیده‌اش قربانی کند. به خاطر ارتباط خوب و مستقیم او با مرجع کاملاً بالا - بعد از روشن شدن سرسپردگی کامل - پسرش اسماعیل با جایگزینی گوسفندی نجات پیدا می‌کند. این مرحمت و امتیاز شامل پسران آیت‌الله گیلانی و ملا حسنی نشد، که با عاملیت پدرانشان اعدام شدند و به همین خاطر هم از احمدی‌نژاد نشان عالی «نماد عدالت» را گرفتند. چه مومنانی که با این الگو و سنت، اعضا خانواده و فرزندان مخالف رژیم خود را لو دادند و به دام کارگزاران جمهوری اسلامی انداختند.

کنشگران در نهادهای سرکوبگر رژیم، همانگونه که اشاره شد، در بستری عمل می‌کنند که خشونت را نه تنها ممکن، بلکه تقویت می‌کند. نظام در چارچوب فشارهای ساختاری و اقتدار نهادی و سازوکارهای قدرت و انضباط، اطاعت را پاداش و «انحراف» را مجازات می‌کند.

شکل‌گیری سریع الگوهای خشونت‌آمیز و جنایات افراطی در اینجا اغلب نه از شرارت سادیستی یا کنش «هیولایی» فردی، بلکه به مثابه بخشی از یک رویه نهادینه شده ظاهر می‌شود که در آن با درونی‌سازی نقش‌های اجتماعی و فردیت زدایی، تأمل اخلاقی کاهش می‌یابد، مهار می‌شود و به حالت تعلیق درمی‌آید.

عاملین خشونت، مثل آزمایش‌شوندگان میلگرام، خود را در چنین حالتی فقط در نقش «وسیله» می‌بینند و رفتار خود را به عنوان «انجام وظیفه» تلقی می‌کنند. این نکته را متهمان دادگاه نورنبرگ در محاکمه جنایتکاران آلمان نازی هم به این شکل طرح می‌کردند. در حین این «اجرای وظیفه» حس شرم و عذاب وجدان مانع رفتار تبهکارانه نمی‌شود. قدرت بدین‌گونه هویت‌ها و شیوه‌های کنش را شکل می‌دهد. از این رو، خشونت جنسی رایج در سیستم نظامی - امنیتی رژیم را هم نمی‌توان صرفاً به کنش‌های فردی یا انحرافات شخصی فروکاست. بلکه باید آن را به منزله سازوکاری ساختاری در نظر گرفت که در پیوند با نهادها، گفتمان‌ها و تکنیک‌های انضباطی، به درونی‌سازی سلطه می‌انجامد. تنها از طریق یک رویکرد تلفیقی می‌توان به درک عمیق‌تری از این پدیده دست یافت.

افزون بر این، بُعد نمایشی خشونت جنسی نشان می‌دهد که این پدیده واجد کارکردی فراتر از کنترل مستقیم قربانی است و به عنوان ابزاری برای ارسال پیام به کل پیکره اجتماعی و تحکیم روابط قدرت عمل می‌کند. بدن قربانیان در اینجا به شکل نمادین به میدان اصلی اعمال قدرت سیاسی تبدیل می‌شود.

سلطه به این شکل تولید، یادگیری و تثبیت می‌شود. بر این اساس، خشونت را در جمهوری اسلامی باید برساخته‌ای چندلایه دانست که در

سطوح اجتماعی، روان‌شناختی و ساختاری به طور همزمان عمل می‌کند و محصول هم‌افزایی کنش و سلسله‌مراتب اقتدارگرایانه، مشروعیت‌بخشی نهادی به خشونت، هنجارهای درون گروهی، عدم تفکر انتقادی، عادی‌سازی ایدئولوژیک و ساختارهای قدرت در یک رژیم اقتدارگرا است.

در این چارچوب، عواملان خشونت نه لزوماً «منحرف»، بلکه اغلب کارگزارانی عادی در یک نظام غیرعادی هستند که بدون تأمل اخلاقی، در بازتولید خشونت مشارکت می‌کنند.

از طرف دیگر این خشونت در سیستم قضایی و امنیتی ایران و کنش‌های غیرانسانی مربوطه با آن با نادیده گرفتن شکایات بازداشت‌شدگان، توسل به اقرارهای تحت شکنجه و تهدید قربانیان و خانواده‌های آنان تثبیت و نرمالیزه می‌شود. بازداشتگاه‌ها، زندان‌ها، خودروهای پلیس و حتی مدارس یا خانه‌های تبدیل شده به مکان‌های بازداشت، به محیط‌هایی تبدیل شده‌اند که تبعیض، تحقیر و خشونت را نهادینه می‌کنند. این محیط‌ها، رفتار سرکوب‌گرانه را تسهیل و مشروعیت بخشی می‌کنند.

پیامدهای این خشونت به خصوص جنسی نهادینه شده و ساختاری خود را در اختلالات مختلف روانی و هویتی قربانیان نشان می‌دهد، که نیازمند حمایت‌های تخصصی و طولانی مدت است. تخریب پیوندهای اجتماعی و بعضاً خانوادگی از عواقب دیگر آن است، زیرا قربانیان تحقیر شده اغلب به دلیل ترس از انگ اجتماعی در سیستم پدرسالار منزوی می‌شوند. عدم پیگیری قضایی داخلی در اینجا، تقویت آگاهی همزمان عمل می‌کند و حمایت حقوق بشری از آسیب‌دیدگان و ضرورت فعال‌سازی مکانیسم‌های بین‌المللی را ایجاب می‌کند.

جمع‌بندی

از منظر ارزیابی کارشناسی، این داده‌ها نشان می‌دهد که شکل‌گیری رفتارهای آسیب‌زا و هنجارشکن را نمی‌توان صرفاً به عنوان بازتابی از ویژگی‌های پایدار شخصیتی تفسیر کرد، بلکه این رفتارها تا حد زیادی تحت تأثیر عوامل موقعیتی قرار دارند. به ویژه حضور یک مرجع قدرت که به‌عنوان مشروع ادراک می‌شود و قرار گرفتن در یک چارچوب ساختاری رسمی موجب افزایش معنادار میزان اطاعت می‌شود. در این وضعیت، فرد مسئولیت اعمال خود را به‌طور ذهنی به مرجع قدرت واگذار می‌کند و بدین ترتیب نوعی کاهش فشار وجدان فردی رخ می‌دهد. این امر نشان می‌دهد که ادراک فرد از مسئولیت‌پذیری می‌تواند به صورت موقعیتی محدود شود، بدون آنکه لزوماً بیانگر نقص کلی در صلاحیت اخلاقی باشد.

علیرغم این پروسه جنایت شخصی مخالفین از نظر قضایی قابل اغماض و توجیه نیست، همانگونه که عملکردهای کارگزاران رژیم نازی هم بی‌پاسخ نماند.

در خاتمه یک نکته مهم هم قابل ذکر است. علیرغم جایگاه تئوری «ابتدال شر» هانا آرنت و مکانیسم‌های اطاعت‌پذیری طرح شده در آزمایش میلگرام، نمی‌توان نتیجه گرفت که در درون هر

انسانی یک آیشمن و یا خمینی بالقوه نهفته است. در نزدیکی و معرض دید آزمایش شوندگان قرار عوامل مؤثری در کنش و واکنش‌های هنجارهای اخلاقی درونی‌شده و الزامات بیرونی وجود دارند که انسان‌ها را بین ارزش‌های اخلاقی و فشار اقتدار دچار تعارض شدید می‌کنند، به تناوب آن بر اطاعت‌پذیری تأثیر می‌گذارند و میزان اطاعت را کاهش می‌دهند.

واکنش‌های هیجانی ثبت‌شده در شرکت‌کنندگان آزمایش میلگرام - از جمله تنش شدید عصبی، فشار عاطفی بالا و پردازش تعارضی دوگانه - نشان می‌دهد که تمایل به اطاعت معمولاً با فقدان همدلی یا گرایش‌های ضداجتماعی همراه نیست. از عوامل تأثیرگذار برای تصمیم در رابطه با اطاعت و یا سرپیچی از آن می‌توان در این راستا از جمله از میزان درگیر بودن فرد در موقعیت (ساختار اقتدار، پویایی‌های گروهی، بستر نهادی)، ادراک ذهنی فرد از گزینه‌های رفتاری موجود، نحوه درک مسئولیت (درونی در برابر بیرونی) و توانایی فاصله‌گیری انتقادی از الزامات اقتداری نام برد.

در آزمایش میلگرام مشاهده شد که کاتولیک‌ها بیشتر از پروتستان‌ها مطیع بودند و افراد با تحصیلات بالا کمتر از کسانی که سطح سوادشان پایین بود، اطاعت‌پذیر بودند. کسانی که در زمینه‌های پزشکی و علوم تربیتی شاغل بودند، کمتر از افرادی که، در رشته‌های تکنیکی و علوم طبیعی فارغ‌التحصیل شده بودند، فرمان می‌بردند. هر چقدر مدت فعالیت در عرصه‌های نظامی زیاد بود، موجب اطاعت‌پذیری بیشتری می‌شد. همچنین روشن شد که وقتی قربانیان

در نزدیکی و معرض دید آزمایش شوندگان قرار می‌گرفتند [۶]، یا مرجع قدرت، فرمان را نه حضوری، بلکه تلفنی ابلاغ می‌کرد یا اتوریته رقیب داشت و دو مرجع خارج از ساختار سلسله مراتبی در همکاری اختلاف نظر پیدا می‌کردند، میزان فرمان‌بری کمتر می‌شد. فشار گروهی در بین آزمایش‌دهندگان هم (در موردی متفاوت در صحنه دو نفر دیگر را در کنار آزمایش‌شونده جا داده بودند، که از دستور سر باز می‌زدند) توانست اطاعت را به شدت کاهش دهد (تا ۹۰٪ نافرمانی).

باید در نظر گرفت که، انسان‌ها در ذات خود، بدون احتیاج به کمک مذهبی و آسمانی و قبل از یادگیری اطاعت‌پذیری و «عبدیت» (از جمله با راهنمایی پیغمبران و «نایان‌شان»)، دارای شهادهای اولیه اخلاقی هستند. یعنی توانایی پایه‌ای برای تمایز بین «خوب» (کمک‌کننده) و «بد» (آسیب‌رسان) را، حتی در محله نوزادی پیش از شکل‌گیری زبان یا آموزش آگاهانه - براساس پژوهش‌های روانشناسی - به صورت اخلاقی دارند. [۷] بعدها عوامل آموزش‌های ایدئولوژیک و پروسه اجتماعی شدن است، که به فهم افرادی مثل «محمدحسین فهمیده»‌های دوران جنگ ایران و عراق تأثیر می‌گذارد و آنها را به کشتار جنگی می‌کشاند و مطیعانه به زیر تانک می‌فرستد. بعد از اظهار رضایت و تأیید و تشویق مؤثر اتوریته‌هایی مثل آیت‌الله خمینی که محمدحسین‌ها را با تحسین الگوی دیگران قرار می‌دهند و آنها را به شکل صوری در کنار صندلی رهبریشان قرار می‌دهند: «رهبر ما آن

طفل سیزده‌ساله‌ای است که...»، زمینه برای اطاعت نسل بعدی فرمان‌بران آماده می‌شود. بنا بر گزارش‌ها در شرایط جنگ اخیر هم قرار است، کودکان ۱۲ ساله در ایست‌های بازرسی به کار گمارده شوند.

در کوتاه کلام: حتی در اوج شدیدترین بحران‌ها و فشارهای امنیتی و روحی و روانی، در کنار افراد مطیع، همیشه انسان‌هایی با تفکر مستقل و داوری درست وجود دارند، که با حفظ ذات نهادینه انسانی خود در برابر ظلم و همراهی، و در مقابله با سلطه اقتدار مطلق مقاومت می‌کنند و اصول و حرمت انسانی و اخلاقی را زیر پا نمی‌گذارند.

[۶] تأثیر دوری و نزدیکی به قربانی بر روی میزان اطاعت افراد و خشونت حاصل از آن را می‌توان در جنگ‌های مدرن به خوبی مشاهده کرد. وقتی نظامیان با فشار یک دکمه از راه دور بدون تماس با قربانیانشان «قطعه زنی» می‌کنند، دایره خرابی‌های این «نقته»، که شامل جان انسان‌ها می‌شود، از چشمانشان دور می‌ماند و باعث عذاب وجدان نمی‌شود و به تبع آن اطاعت و اعمال خشونت را آسانتر می‌کند.

[۷] در چارچوب یک سمپوزیوم علمی Gerald Hüther عصب شناس و پژوهشگر مغز درباره یک پژوهش علمی بر روی نوزادان حدود شش‌ماهه صحبت می‌کند. به این نوزادان

به صورت پشت سر هم سه انیمیشن نشان داده می‌شود: انیمیشن اول: یک آدمک زرد با زحمت از یک کوه بالا می‌خزد. انیمیشن دوم: آدمک زرد در حال بالا رفتن از کوه است و پشت سر او یک آدمک سبز قرار دارد که مرتب او را هل می‌دهد و به او در بالا رفتن کمک می‌کند.

انیمیشن سوم: آدمک زرد در حال صعود است و در بالا یک آدمک آبی منتظر اوست. وقتی آدمک زرد به بالا می‌رسد، آدمک آبی او را دوباره به پایین هل می‌دهد.

بعد از پایان نمایش، به هر یک از نوزادان، آدمک سبز و آدمک آبی به صورت عروسک در مقابلشان قرار داده میشود. همه نوزادان به سمت آدمک سبز، یعنی کمک‌کننده، دست دراز می‌کنند - هیچ کدام به سمت آدمک آبی نمی‌روند.

<https://www.youtube.com/watch?v=MrYcRzN91eE>

Hamlin J-K, Wynn K, Bloom P اصل این آزمایش به پژوهشگران ذیل برمی‌گردد:

(Hamlin J-K, Wynn K, Bloom P (2007) Social evaluation by preverbal infants, How Infants and Toddlers React to Antisocial Others)

[1] Stanley Milgram, das Milgram-Experiment. Zur Gehorsamsbereitschaft gegenüber Autorität (Originaltitel: Obedience to Authority, übersetzt von Roland Fleissner). 17. Auflage, rororo Sachbuch, Reinbek bei Hamburg, 1988

[2] Iran, Sicherheitskräfte vergewaltigten Demonstrant*innen der Bewegung «Frau, Leben, Freiheit» Medienmitteilung 6. Dezember 2023, London/Bern.

https://www.amnesty.ch/de/laender/naher-osten-nordafrika/iran/dok/2023/sicherheitskraefte-vergewaltigten-demonstrant-innen#:~:text=Iran:%20Sicherheitskr%C3%A4fte%20vergewaltigten%20Demonstrant*innen,%2C%20Freiheit%2C-%20amnesty.ch

[3] Hannah Arendt, Eichmann in Jerusalem. Ein Bericht von der Banalität des Bösen, Suhrkamp, 1995, Seiten 412-420

[۴] برای این تئوری، آرنت شدیداً مورد انتقاد قرار گرفت. یکی از سخت‌ترین منتقدانش فیلسوف مذهبی گسروم شولم بود. او به آرنت - که هرچند به هیچ جامعه دینی تعلق نداشت، اما خود را یهودی می‌دانست - خرده گرفت که دچار نوعی «فقدان

حقوق ما

ما از عدالت سهمی داریم
دو هفته نامه الکترونیکی تخصصی حقوق بشر
صاحب امتیاز و مدیر مسئول:
سازمان حقوق بشر ایران / محمود امیری مقدم
سر دبیر این شماره: مریم غفوری
تماس با مجله: mail@iranhr.net